



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

آداب دیگری هم در کتاب منیه شهید (رحمة الله عليه) آمده است که در ادامه مطالب جلسه پیش بوده و ما در این جلسه مهم ترین آن‌ها را عرض کنیم.

ادب هفتم

آداب هفتم در مورد مخاطبه و سخن گفتن با استاد است و از این جهت نوع سخن گفتن و نام بردن از او در غیاب او. در برخورد با استاد، رعایت احترام کند، ضمیر مفرد برای او نیاورد، بلکه ضمیر جمع بیاورد. ادب و آداب حضور در خطاب و گفتگو و مخاطبه با او را رعایت بکند و در غیاب او هم اسم او را نبرد، مگر با تعظیمی باشد. در این کتاب به مسئله تعظیم اشاره شده است که در رساله حقوق نیز، این مسئله عنوان شده است و یا تعظیم در مجلس که عرف آن تعظیم تلقی می‌کند و در غیاب او هم همین‌طور است، البته این در گذر زمان و مرور زمان ممکن است متفاوت هم باشد. این‌ها در عناوین خاصه‌ای است که در روایات ندارد. موضوعیت آن‌هایی را که در رساله حقوق به عنوان خاص وارد شده و در روایات هم آمده است، حفظ می‌کنیم، ولی چون در روایات این چیزها نیامده است، از این جهت است که این‌ها ممکن است در یک زمانی خطاب را اگر خطاب مفرد بگوید، تعظیم ممکن است و اگر تغییر پیدا کرد، تغییر پیدا می‌کند. به‌رحال خلاصه سخن این است که السابق این نکاتی که در مخاطب و محاوره با استاد باید رعایت بشود و یا پشت سرش وقتی می‌خواهد از او نام ببرد، همه این‌ها به تعظیم برمی‌گردد. یکی از قواعد ما این بود که اگر این، از جمله آدابی است که عرف آن‌ها را می‌پسندد، شرع هم تأیید می‌کند و لذا عرف این‌ها را هم به عنوان تعظیم می‌پسندد، پس اگر با این آداب صدق تعظیم شود و ملاک مصداق تعظیم بود، شرع هم قبول می‌کند، والا اگر یک روزی این‌ها مصداق تعظیم نبود، هیچ موضوعیتی ندارد، پس این السابح هیچ موضوعیتی ندارد و تماماً همان حیثیت تعظیم است و تبعاً مصداق کلی‌اش موضوعیت دارد و در روایات هم آمده و عقل هم آن را می‌گیرد. ولی مصادیق متغیر هستند و ما هیچ مصداق شرعی نداریم. عرض ما هم در واقع همین بود. وقتی می‌گوید: «قُلْتُمْ رَضِيَ اللهُ عَنْكُمْ» و یا «تَقَبَّلَ اللهُ مِنْهُ» و ... هیچ کدام این‌ها موضوعیت نداشته و تنها تعظیم از



آن‌ها به دست می‌آید، البته در بعضی جاها که آمده «لَا تَرْفَعُ صَوْتَكَ»، این عنوان موضوعیت دارد و یا وقتی سؤال از استاد می‌شود، در پاسخ دادن پیش‌قدم نشود و بگذارد او جواب بدهد. این موارد را دارد.

ادب هشتم

در اینجا باز آن مجموعه‌ای از آداب آورده که متن را می‌خوانم:

الثامن: «تَعْظِيمُ حُرْمَتِهِ فِي نَفْسِهِ»؛ احترام او را نگه داریم.

«إِقْتِدَاءٌ بِهِ»؛ در کارهای نیک تأسی به او بکند.

«وَأَمْرَاتُ هَذِهِ فِي غَيْبَتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ»؛ در غیبت و بعد از موت او، رعایت حرمت او را بکند، حتی بعد از

مرگش حریم او را حفظ بکند.

«فَلَا يَغْفُلُ أَنَّ السُّؤَالَ حُجَّةٌ حَيَاتِهِ وَ يَرُدُّهُ غَيْبَتَهُ»؛ اگر کسی غیبت او را کرد، او را رد غیبت کند؛ یعنی از او دفاع

بکند.

«وَيَغْضِبُ لَهَا زِيَادَةً أَمَّا يَجِبُ رِعَايَتُهُ فِي غَيْرِهِ»؛ برای هر مؤمنی باید غیبتش را رد کرد، ولی در مورد او، غضب

بیشتری داشته باشد.

«فَإِنَّ عَجَبَ أَنْ ذَلِكَ قَامَ فَفَارِقِ الْمَنْطِقَ»؛ مثلاً در غیبت از او دفاع کند.

«وَأَيُّ رِعَايَةِ ذُرِّيَّتِهِ وَأَقْرَابِ وَأُودَائِهِ وَمُحِبِّهِ فِي حَيَاتِهِ وَبَعْدَ مَوْتِهِ»؛ علمای ما خیلی روی این مسئله دقت

می‌کنند. امام می‌فرمود: «استاد زاده ما».

«وَيَتَعَاهَدُوا زِيَارَةَ قَبْرِهِ وَلَا سَتِغْفَارَهُ لَهُ وَ تَرَحَّمَ عَلَيْهِ وَ صَدَقَ أَنَّهُ وَيَسْلُكُ فِي الصَّمْتِ وَالْهَدْيِ فِي مَسْلِكِهِ»؛ در

سکوت و راه رفتن و... مثل او باشد.

«وَأَيُّ رِعَايَةِ فِي الْعِلْمِ وَالِدِينِ عَادَةً وَ يَقْتَدِي بِحَرَكَاتِهِ وَ سَكَنَاتِهِ فِي عِبَادَاتِهِ وَ عَادَاتِهِ وَ يَتَأَدَّبُ بِآدَابِهِ وَ مَنْ تَمَّ كَانَ

الْأَهْمُ تَحْصِيلَ شَيْخِ الصَّالِحِ وَ يَحْسُنُ إِقْتِدَاءَهُ بِهِ ثُمَّ أَنْ قَدَرَ عَلَى الزِّيَادَةِ عَلَيْهِ بَعْدَ...»؛ خودش بهتر از آن انجام بدهد.

این یک مجموعه چیزهایی است که در ادب هشتم آمده است. در واقع گفتیم فقط رعایت حریم و تعظیم او را در

مجلس نکند، بلکه این وظیفه در غیاب او هم هست. این یک نکته است که تعظیم را از جلسه او و حضور او به

غیاب او و بلکه به موت او، شمول می‌دهد. مصداق‌هایی از تعظیم هم اینجا ذکر می‌کند که تعظیم یک شخص و



تکریم او فقط به شخص او نیست، بلکه نسبت به ذریه و اقربا و... هم هست و همین‌طور تعظیم نسبت به انجام امور معنوی برای او هم هست.

تعمیمات سه‌گانه ادب هشتم

در واقع کاری که مرحوم شهید در این ادب هشتم می‌کند، سه نوع تعمیم است که به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

۱- تعمیم اول این است که مرحوم شهید اصل تعظیم را از حضور استاد، به غیاب او و سپس به بعد از موت او تعمیم می‌دهد.

۲- مرحوم شهید این تعظیم را اختصاص به خود استاد نداده، بلکه به ذریه و اقرباء و دیگر بستگان استاد نیز تعمیم می‌دهد.

۳- تعظیمات در امور مادی و ظاهری را به امور معنوی هم تعمیم می‌دهد، مثلاً برای او صدقه بدهد، سر قبرش برود، ترحمی بر او بکند و...

جمع‌بندی

پس سه تعمیم در ادب هشتم هست. ادب هشتم محوری است که تعظیم را تعمیم می‌دهد به حضور و غیاب استاد و از خود اقرباء و اوداء و اولاد و ذریه و سوم اینکه تعظیم را از تعظیم مادی و احترامات مادی به احترامات معنوی، مثل ترحم و صدقه و استغفار تعمیم می‌دهد.

نظر استاد (حفظه الله)

بحث تعمیم‌های تعظیم هم هیچ کدام موضوعیت ندارد، البته بعضی از روایات تأثیر بر آن گذاشته‌اند، ولی اصولاً این تعمیم‌های سه‌گانه علی‌القاعده است، بدون اینکه مصادیق در ذیل تعیین شده باشد و در حقیقت مثل بحث قبلی است و همه برمی‌گردد به اینکه به این تعمیمات، تعظیم صدق می‌کند، یا نه. تعظیم شخص هم به این است که اولاد و دوستان او را هم رعایت بکند و به این مورد، تعظیم صدق می‌کند. تعظیم شخص هم فقط در حضور او نیست، بلکه در غیاب او و حتی بعد از موت او هم هست. این‌ها عرفاً صدق می‌کند و به همین ترتیب از امور مادی به امور معنوی، تعمیم می‌دهد. این‌ها در حقیقت مصادق‌های عرفی است.



بیان یک نکته

لازم است در اینجا نکته‌ای را مطرح کنم و آن این است که شاید بعضی از مصادیق تعمیم در فضای عرف، مصداق تعظیم تلقی نشود و عرف مستقلاً این‌ها را مصداق تعظیم نداند، ولی وقتی در فضای شرع می‌آید، بعد از ملاحظه این امور شرعی، می‌گوید این هم تعظیم است. در حقیقت شرع مصداق درست می‌کند. با فرض این پیش‌فرض‌ها عرف هم می‌گوید این مصداق تعظیم است. این نکته‌ای است که قابل تأمل است. در واقع ممکن است بگوییم تعظیم عرفی - با قطع نظر از دخالت‌های شرع - مثلاً دعا را بعد از مرگ و یا صدقه دادن را نمی‌گیرد، ولی وقتی در فضای شرع قرار گرفتیم، این‌ها مصداق عرفی می‌شود. عرف عام است و ما می‌گوییم عرف عام مصداق‌هایی دارد که بدون هیچ پیش‌فرضی مشترک است. می‌دانیم مصداق تعظیم است؛ چه مؤمن چه کافر، ولی عرف عام می‌گوید که اگر پیش‌فرض شما را بپذیریم، من این را هم تعظیم می‌دانم. این فرق می‌کند که بگوییم عرف مسلمین بما هم مسلمین این‌گونه است و یا اینکه این پیش‌فرض را به هر که بدهیم، می‌گوید این را قبول دارم و مصداق تعظیم است. می‌گوییم این مصداق تعمیم نوع دوم است. یک وقت سیره متشرعه داریم که متشرعه بما هم متشرعه این کار را می‌کنند. یک وقت هم است که عرف می‌گوید شما یک چیزی داری و می‌گویی که اگر درست باشد، من هم می‌گویم این مصداق آن است. این مصداق نوع دوم است. در واقع تعمیم‌هایی که می‌گوییم، تعمیم از حضور به غیاب. این تعمیم را عرف مستقل هم می‌فهمد. تعمیم بعد از مرگ یک مصداق‌هایش را ممکن است عرف بفهمد، ولی وقتی می‌خواهی از امور مادی و امور معنوی و این‌ها تعمیم بدهی، با دخالت شرع، این هم مصداق تعظیم می‌شود. علت این است اگر این تعظیم شرعی بشود - نه این تعظیمی که در روایات آمده است - حمل بر مفهوم عرفی می‌شود و دیگر این را نمی‌گیرد، ولی اگر بگوییم تعظیم عرفی هست، ولی این حرف شرع مصداق عرفی برای آن درست می‌کند، این دو با هم تفاوت دارد.

نتیجه

با توجه به آنچه تاکنون گفته شد، باید گفت که برای اینکه این تعظیم را به انواع تعظیمات تعمیم بدهیم تا آنجایی که عرفی عام است، بدون هیچ مؤونه‌ای، خوب این را قبول داریم. آنجایی که بگوید دخالت‌های شرعی مصداق تعظیم می‌شود، اینجا باید برای اینکه این‌ها را بگیرد، دلیل مطلق ما که تعظیم گفته است، یکی از این دو وجه را



بگوییم: یا بگوییم عناوینی که در لسان شرع می‌آید، عناوین عرفی و عناوین شرعی را هم می‌گیرد و یا بگوییم عرفی است و ظاهرش هم همین عرفی را می‌گوید و اگر منظور این باشد که با دخالت‌های شرع، عرف هم آن را مصداق بدانند، این را هم می‌گیرد. حتماً یکی از این دو را باید بگوییم که مصادیق را می‌گیرد.

دلایل تعمیمات سه‌گانه

دلیل اول: حکومت، یا ورود

گاهی شارع به نحو حکومت این را تعمیم می‌دهد. عرف می‌گویند مثلاً صلاة مفهوم عرفی دارد، ولی خود شارع گفته است که طواف هم صلاة است. چنین تعمیم‌هایی وجود دارد و یا وقتی گفته می‌شود: «أَكْرَمِ الْعَالَمِ»، عرف عالم را مصداق عرفی می‌داند. شارع با یک بیانی گفته است: «الْمَتَّقِيُّ عَالَمٌ بِحُكُومَةٍ» و شارع اینجا را توسعه می‌دهد و گاهی تضییق می‌کند. آنجا ما این را نداریم؛ یعنی دلیلی نیامده است که بگوید بعد از مرگ صدقه دادن هم تعظیم است، بلکه همان دلیل تعظیم این را هم می‌گیرد. در اینجا حکومت نداریم که بیاید عنوان تعظیم را شمول بدهد، بلکه شارع در دیدگاه کلی می‌گوید که حیات شخص بعد مرگ هم ادامه دارد. آن وقت خود این مفهوم را به معنای عرفی تعمیم می‌دهم و می‌گویم اگر این حرف درست باشد، من این صدقه دادن را تعظیم می‌دانم.

معانی حکومت

حکومت دو جور معنا شده است. بعضی‌ها می‌گویند دلیل حاکم باید لسان تحصیلی داشته باشد. لسان تحصیلی داشتن به این معناست که مثلاً می‌تواند بگوید «الْمَتَّقِيُّ عَالِمٌ»، این ناظر به آن است.

بعضی دیگر هم می‌گویند که دلیل حاکم باید لسان تفصیلی داشته باشد.

بعد می‌گویند این را به نحوی و با یک مقدماتی و بدون اینکه بیان خاصی ناظر به آن وارد شده باشد، خود این هم نوعی حکومت می‌شود؛ یعنی به نحوی آن دلیل‌هایی که آمده و گفته‌اند که آخرتی هست و انسان بعد از مرگ زنده است و کارهایی که برای او می‌کنند، مطلع می‌شود، خود این‌ها ناظر به آن نیست، ولی عملاً وقتی ما محاسبه بکنیم می‌بینیم به روحش می‌تواند یک تعمیمی در آن بدهد.

در خود حکومت خیلی بحث است. دو تفسیر در باب حکومت است و جای خودش مرحوم نائینی و دیگران مطرح کردند. ممکن است ورود باشد. این بحثی که ما الآن اینجا می‌کنیم، بنابر بعضی از احتمالات ممکن است



خروج باشد. ورود چیزی را می‌گوید که بعد از گفتن آن تقدم این بر آن تعبد نمی‌خواهد. این را عقل می‌فهمد، اگر این باشد می‌شود ورود، اما اگر در تقدم این بر او و تعمیم لسان تعمیمی داشته باشد و خود این تعمیم هم تعبد بشود، می‌شود حکومت.

تفاوت حکومت و ورود

فرق ورود و حکومت این است که در ورود حکم و گزاره‌ای که شارع می‌دهد، هر دو تعبدی است، منتها در ورود بعد از اینکه این تعبد اصلی آمد، تقدم آن واقعی و حقیقی است؛ یعنی عقل ما می‌فهمد که این‌گونه مقدم است، ولی در حکومت خود این تقدم، باید یک نوع نظارت داشته باشد. در خود این تقدم اعمال تعبد دارد. تعبد در حکومت مضاعف است، ولی در آنجا کمتر است. اینجا کاملاً توجه دارم. اینجا آنچه گفته شما می‌خواهید بگویید، تعبد به آن معنا نیست. واقعیت آن‌گونه است. منظور این است که آنچه شرع برای ما گفته است، با قطع نظر شرع نمی‌فهمیم. این‌ها با جعل اصطلاح ممکن است بگوییم ورود، ممکن است بگوییم نه. به هر حال اینجا یک واقعیتی وجود دارد که شارع گفته است، منتها عرف بعد از آن می‌فهمد که با توجه به این، این تقدم دارد. این است که در اینجا چون لسان تفصیلی ندارد، نمی‌توانیم حکومت بگوییم. اینکه ورود بگیریم تابع این است که ورود را یک معنای عامی بگیریم.

جمع بندی

در هر حال ما آنچه می‌خواهیم بگوییم این است که در اینجا یک واقعیتی را بیان می‌کند که بعد از توجه به آن واقعیت، عرف می‌گوید من هم آن را مصداق تعظیم می‌دانم. اگر این‌گونه باشد، من هم آن را تعظیم می‌دانم. ما می‌خواهیم ببینیم این کافی است برای اینکه آن مصداق تعظیم داشته باشد. این حکومت بودنش کمی بعید است. مخصوصاً اگر لسان تفصیلی کنارش باشد دیگر ابعاد است. ورود بودن دلیل‌ها وارد بر این دلیل تعظیم است، این هم تابع این است که ما ورود را تعمیم بدهیم. بگوییم بیان واقعیات علمی را ورود می‌گیریم، یا نه و یک کم تعبد آن را اضیق می‌گیریم، آن وقت آن چیزی فراتر از ورود می‌شود.



دلیل دوم: تعمیم آداب مربوط به پدر به معلم

تعمیم همه آداب پدر به معلم متوقف بر این است که دلیلی داشته باشیم و دو چیز است. یکی اینکه دلیل معتبری داشته باشیم بر اینکه «المعلم أب» و یکی اینکه آن دلیل هم اطلاق در آن باشد که البته اگر این دو دلیل معتبر باشد، اطلاق آن بعید نیست. اگر دلیل معتبری داشته باشیم بر این و اطلاق هم داشته باشد، آن وقت نوعی حکومت پیدا می‌کند. همه آنچه گفته که احترام أب بگذار و جلوی پایش بلند شو و... یک چیزی که آنجا دارد قیام جلوی پایش است، البته آن در مورد معلم هم دارد. ولی چیزهایی که به خصوص درباره پدر هست، عین آن که این هم پدر است. عین آن دلیل که می‌گوید: «الْمُتَّقَىٰ عَالِمٌ»، «الطَّوَّافُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ»، تعمیم می‌دهد و می‌شود حکومت.

راه‌های تعمیم آداب پدر به استاد

اگر بخواهیم آداب پدر را آن‌طور که در شریعت وارد شده است، به استاد سرایت بدهیم و تعمیم بدهیم. دو راه دارد:

راه اول: اطلاق دلیل لفظی

یک راه این است که دلیل لفظی پیدا کنیم که «المعلم أب»، اطلاق هم داشته باشد و دلیل معتبری که اطلاق هم داشته باشد پیدا بکنیم.

راه دوم: تنقیح مناط

یک راه هم تنقیح مناط است؛ یعنی بگوییم ولو اینکه شرع هم نگفته باشد، ذهنیت عرف مساعد با این است و می‌گوید وقتی نسبت به پدر است، معلم هم همان نقش را دارد، بدون اینکه شرع بگوید آن نقش را دارد، البته این تنقیح مناط سخت است.

می‌خواهم بگویم مرحوم شهید یا اینکه آن دارد می‌گوید: «المعلم أب» پشتوانه او است، یا خیلی از این آداب را که مربوط به پدر و مادر است، تعمیم می‌دهد، تنقیح مناط می‌کند.

وقتی دلیل مطلق آمد، گاهی ما می‌دانیم که اطلاقش مشکل ندارد. آنجایی که می‌دانیم بعضی از مصادیق را نمی‌گیرد و بعضی از مصادیق را اطمینان داریم که می‌گیرد، قدر متیقن داخل اطلاق دارد. یک قدر متیقن خارج عن



الاطلاق داریم. یک مورد مشکوک داریم. در اینجا تمسک به اطلاق معمولاً می‌شود، منتها یک نظر این است که در موارد مشکوک تمسک به اطلاق می‌کنیم. آقای تبریزی در اینجا یک مقدار اطلاق را مشکل می‌دانند. اگر یک جاهایی خارج شده است، یک قیودی دارد. این بحث را بگذارید بعد. وی اختلافی با دیگران دارد که کمی در ذهنم ادغام پیدا کرد.

جمع بندی

دلیل تعمیم‌های سه‌گانه یکی از این دو چیز است:

یکی اینکه مصداق تعظیم است، منتها مصداقیتش باید با عنایت حکومت و ورود یا آن بیانی که ما گفتیم، درست بشود. یکی بحث «مُعَلَّمُ أَلْبًا» است که آن متوقف بر این بحث‌ها است که فکر کنم دلیل سندش قوی نیست و یا آن تنقیح مناط است. این سه تا وجهی است که برای تکثیر این آداب می‌شود ذکر کرد، منتها توجه دارید که بنابر مصداقیت این‌ها موضوعیت ندارد، ولی بنابر آن دو وجه این‌ها اگر در دلیل پدر باشد، موضوعیت هم پیدا می‌کنند؛ یعنی فقط از باب تعظیم نیست، مگر اینکه در خود پدر و در جاهای دیگر یا در خود اینجا بگوییم این ریزه‌کاری‌هایی که در ضمن تعظیم آمده، موضوعیت ندارند. این یک محور از ادب ثامن بود که تعظیم را تعمیم داد.